

غرب‌شناسی علمای شیعه

احمد رهدار

چگونگی مواجهه علمای شیعه با تفکر و تمدن نوین غرب، مبحث بسیار پراهمیتی در مطالعه تاریخ تحولات معاصر جامعه ما است که بازگشایی بسیاری از مغلفات فرهنگی و تمدنی ما به همین مبحث مربوط می‌شود. این نوشتار درصدد است به کلیاتی از موضع‌گیری علمای شیعه در قبال اندیشه و تفکر غرب و ورود آن به ایران بپردازد. چگونگی مواجهه علمای شیعه با تفکر و تمدن نوین غرب، مبحث بسیار پراهمیتی در مطالعه تاریخ تحولات معاصر جامعه ما است که بازگشایی بسیاری از مغلفات فرهنگی و تمدنی ما به همین مبحث مربوط می‌شود. این‌که چه طیفی از روحانیون شیعه از چه زمانی به غرب‌شناسی پرداختند و چه راهبردهایی را پیشنهاد یا اتخاذ کردند، به پژوهشهای تاریخی دامنه‌داری می‌انجامد که صرفاً ارزش کتابخانه‌ای ندارند، بلکه مشخصاً در وضعیت فعلی و آینده ما تأثیرگذار هستند؛ به‌ویژه آنکه انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی(ره) طلایه‌دار نوعی تعامل ویژه در رویارویی با غرب بود که بنا دارد در جوهر تمدن جدید غربی به نفع جوامع مسلمان و بلکه همه ملل محروم عالم تصرف کند و سرآغاز دوران تاریخی تازه‌ای باشد. اندیشه‌ها و جریانات نوپدید، در برخورد با اندیشه‌ها و جریانات موجود به یکی از سه شکل زیر عمل می‌کنند: ۱- بر اندیشه‌ها و جریانات موجود تأثیر می‌گذارند و آنها را در خود حل می‌کنند؛ چنانکه اسلام به هنگام ورود ایران تمامی مناسبات اندیشه‌ای و رفتاری ایرانیان را به رنگ خود درآورد ۲- در اندیشه‌ها و جریانات موجود حل می‌شوند؛ چنانکه مغولان فاتح پس از مدتی کوتاه در کشورهای اسلامی حل شدند ۳- با اندیشه موجود وارد نزاعی نسبتاً طولانی می‌شوند؛ چنانکه اندیشه تجدد و مدرنیته با اندیشه اسلامی — به‌ویژه با نوع شیعی آن — درافتاد و در این نزاع، گاه، شاهد غلبه اندیشه تجدد هستیم (در مشروطه دوم) و گاه برتری با اندیشه و تفکر شیعی می‌باشد. (در جریان پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن). از زمان ورود اندیشه و تکنیک غرب به کشورهای شرقی و از جمله به ایران، روشنفکران اسلامی، برای تعامل میان اندیشه شیعی و تفکر غرب — که نوعاً از آن به تعامل سنت و تجدد تعبیر کرده‌اند — عمدتاً یکی از دو راه را پیشنهاد کرده‌اند: ۱- تسلیم محض، که در اندیشه‌های میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله، تقی‌زاده، آخوندزاده و... قابل مشاهده است ۲- اخذ و اقتباس‌گزینی، که نمود آن را در بیشتر روشنفکران متاخر می‌بینیم. اما جریان روحانیت شیعه در سیر موضع‌گیری خود در قبال غرب، ضمن‌اینکه هیچگاه پیشنهاد «تسلیم محض» را نپذیرفت، علاوه بر پیشنهاد «اخذ و اقتباس‌گزینی»، دو پیشنهاد دیگر نیز ارائه داد: ۱- طرد مطلق اندیشه غربی، که بیشتر در ابتدای ورود اندیشه غربی از جانب برخی علمای شیعه ارائه شد ۲- تصرف در اندیشه غربی، که اوج آن در اندیشه و نظام سیاسی امام خمینی(ره) قابل مشاهده است. تصرف، نه تسلیم است، نه اقتباس و نه طرد، بلکه راه مستقلی است که اندیشه روحانیت شیعه در سیر تکامل غرب‌شناسی خود بدان رسیده است. این نوشتار درصدد است به کلیاتی از موضع‌گیری علمای شیعه در قبال اندیشه و تفکر غرب و ورود آن به ایران بپردازد. قومیت، استبداد، دین و تجدد از گذشته بسیار دور تا قبل از ورود اسلام به ایران، مهمترین عنصر قوام‌بخش جامعه که بیشترین نقش را در ائتلاف افراد و گروههای متکثر ایفا می‌کرد، عنصر قومیت بود که غالباً در قالب «ایل فاتح و مستبد» حضور تاریخی خود را ثبت و ضبط می‌کرد. با ظهور اسلام — ولو برای مدتی محدود — این عنصر تا حد زیادی به حاشیه رانده شد و جای خود را به عنصر دین و اعتقاد مذهبی داد و از آن‌پس، عامل دین و مذهب در محوریت ائتلاف افراد و اقوام در جهان اسلام قرار گرفت. با تحریف جریان «امامت» و تبدیل آن به «خلافت» و سپس «سلطنت»، هرچند عنصر «قومیت» به محور

ائتلافات افراد و اقوام اسلامی بازنگشت، اما به عنوان عنصری مهم و تاثیرگذار در کنار و در عرض عنصر دین و مذهب جلوه یافت. این عنصر بیش از ده قرن در عرصه قدرت و سیاست تاریخ ایران نقشی فعال بازی کرد و به تناسب پیچیدگی روابط اجتماعی، یک استبداد پیچیده را رقم زد. با ظهور سلسله صفویه و محوریت یافتن دوباره عنصر دین و مذهب، عنصر قومیت، قدرت اجتماعی خود را تا حد زیادی از دست داد و دوباره به حاشیه تاریخ قدرت در ایران رانده شد. توأم با پیمانها، ائتلافها و تعاملات ویژه سلسله صفویه با جریان و تفکر نوین غرب، جریان فکری غرب جدید به عنوان عنصر سوم به مناسبات اجتماعی ایران راه یافت و سه سده پس از ظهور سلسله صفویه، به رقیب قدرتمندی در برابر دو عنصر «قومیت» و «مذهب» تبدیل گردید. در اوایل عهد قاجار، هر دو عنصر «قومیت» و «مذهب» تا حد زیادی تضعیف شده بودند. عنصر قومیت استبدادی، علاوه بر اینکه در فاصله بیش از دو قرن حکومت دینی صفوی تضعیف شده بود، با زوال و سقوط سلسله صفویه به دلیل فقدان یک دولت و حکومت مرکزی — به عبارت دیگر در شرایط فقدان حضور یک «ایل فاتح» — و همچنین به خاطر شکل گیری جنگهای متعدد قومی، حتی ضعیف تر نیز شد و تنها عاملی که می توانست بار دیگر به این عنصر جانی تازه ببخشد، برتری یافتن قوم قاجار توسط آغامحمدخان قاجار بود. عنصر دین نیز به دلیل مهاجرت علما و نگهبانان دین از ایران به سایر کشورهای اسلامی در پی سقوط صفویه و فشارهای افغانان و حتی نادرشاه و...، تا حد قابل توجهی تضعیف شده بود. درست در شرایط ضعف دو نیروی قدیمی مذهب و قومیت، عنصر سوم از طریق افرادی به نام «منورالفکر» کم کم جای پای خود را به ویژه در عرصه مناسبات اجتماعی ایران محکم و محکم تر می کرد. در همان حال برخی وقایع تاریخی، از جمله جنگهای ایران و روس و نتیجه شوم شکست ایرانیان در این جنگها، برخی گزارشات مبالغه آمیز از نظم و پیشرفت غریبها توسط کسانی که در هندوستان و دیگر نقاط با انگلیسیها و فرانسویها در تعامل و رفت و آمد بودند، نبودن عنصر سوم و تاثیر روانی «لکل جدید لذّه» و...، تاحدزیادی زمینه اجتماعی — روانی برای پذیرش این عنصر سوم و تأمل در آن را آماده تر می ساختند. مطابق نوشته یکی از محققان تاریخ معاصر، «با پیدایش نیروی منورالفکری، سه نیرو در جامعه ایران که بر اساس سه نوع معرفت و شناخت، وحدت و انسجام یافته اند، رودرروی یکدیگر قرار می گیرند و هر کدام به تناسب خصوصیات معرفتی و موقعیت اجتماعی، به طریقی خاص، قدرت خود را تأمین کرده، با وسایلی متناسب اعمال قدرت می کنند. دو نیروی مذهبی و استبداد در تاریخ گذشته ایران از سابقه ای طولانی برخوردارند و فرازونشیب های زیادی را طی کرده اند، ولی نیروی منورالفکری، نیروی تازه بنیادی است که هویت معرفتی و آرمانهای اجتماعی آن نه تنها برای دو نیروی دیگر، بلکه برای کسانی که در متن آن قرار می گیرند، چندان مشخص نیست.» [i] اینجا بود که دو عنصر «قومیت» و «مذهب» بر خود لازم دیدند نحوه تعامل خود با این میهمان تازه وارد را مشخص کنند. شرایط تاریخی عنصر قومیت به گونه ای بود که چندان نتوانست با قوتی درخور، با این عنصر جدید (غرب) به تعارض یا گفت و گو بنشیند، اما عنصر مذهب — که با آگاهی دقیق از شرایط جدید به وجود آمده، احساس خطر می کرد و این امر به نوبه خود، باعث نوعی خودآگاهی ویژه و انسجام درونی بیشتر از سوی آن می شد — در برابر این عنصر جدید موضع گیری کرد و به تناسب شرایط تاریخی متفاوت، مواضع مختلفی را از گفت و گو تا درگیری از خود نشان داد. [ii] با نگاهی بیرونی به کلیت این موضع گیری، نکات حایز اهمیت زیر به دست می آیند: ۱- ضرورت جریان شناسی غرب شناسی علمای شیعه: فهم جریان شناسی یک اندیشه به دلایل متعددی بر فهم خود آن اندیشه تقدم و ضرورت دارد؛ اولاً جایگاه تاریخی و سیر اندیشه (تکاملی یا غیرتکاملی) بهتر فهم می شود؛ به عنوان مثال جریان شناسی اندیشه ولایت فقیه باعث می شود به این اندیشه صرفاً از زاویه آخرین دلایل اقامه شده بر آن نگریسته نشود، بلکه به نتایج عملی این اندیشه در یک بستر تاریخی نیز توجه شود. چنین نگرشی به اندیشه، وزن و ارزش واقعی آن را بهتر نمایان می سازد و موافقت و مخالفت با آن را از منطقی قوی تر

برخوردار می‌سازد. ثانیاً نظر به ریشه‌دار بودن اندیشه‌ها، فهم جریان‌شناسی یک اندیشه باعث می‌گردد گام و مرحله بعدی آن به گونه‌ای بهتر پیش‌بینی، برنامه‌ریزی و محاسبه شود. بسیاری از اهل اندیشه و فکر در مواجهه با امور به ظاهر مستحدث، تلاش می‌کنند رگه‌های تاریخی این امور را پیدا کنند و با تجربه‌ای که از امور محقق پیشین دارند، تصمیم عملی مناسبی نیز برای این امور مستحدث بگیرند؛ به عنوان مثال تجربه رویارویی با مردم، فقها و عالمان دینی، مقدسات، مؤلفه‌های فرهنگی ریشه‌دار و با سابقه و... از سویی، و تجربه رویارویی با استعمار خارجی، استبداد داخلی، عناصر بی‌ریشه و هویت و... از سوی دیگر، درسهای بزرگ تاریخی هستند که جریان‌شناسی هر کدام آنها می‌تواند منشور و مانیفستی برای اعمال حال و آینده ما باشد. ثالثاً فهم نسبت تاریخی یک اندیشه با اندیشه محوری عصر (مثل اندیشه شیعه در تاریخ معاصر ایران) درجه اصالت و اعتبار آن اندیشه را معین می‌کند. این نگاههای کلان به اندیشه‌های تاریخی، باعث می‌شوند حتی فهم گزاره‌های جزئی آن اندیشه شفاف‌تر و بهتر صورت گیرد. متأسفانه تاکنون هیچ تحقیقی درباره جریان‌شناسی غرب‌شناسی علمای شیعه در تاریخ معاصر ارائه نشده و بسیاری از قضاوت‌های نویسندگان تاریخ معاصر درباره کیفیت ارتباط و تعامل علمای شیعه با غرب، حداقل به یکی از چند مشکل زیر دچار هستند: الف— موضوع تحقیق، جزئی و موردی است؛ مثلاً تنها به بررسی غرب‌شناسی یک عالم خاص اشاره کرده است. نتیجه چنین تحقیقی ما را صرفاً به قضاوت درباره کیفیت غرب‌شناسی همان شخص رهنمون می‌سازد. مقاله درج شده در کتاب «دیده‌بان بیدار» با عنوان «زمان آگاهی و غرب‌شناسی شیخ فضل‌الله»، نمونه‌ای از این رویکرد را نشان می‌دهد. [iii] ب— موضوع مورد تحقیق، هرچند فردی و جزئی نیست، اما ناظر به نحوه تعامل علمای شیعه با بخشی از غرب (مثلاً برخورد علما با پدیده استعمار) می‌باشد. چنین تحقیقی نیز نمی‌تواند ما را به قضاوت صحیحی در باب غرب‌شناسی علما رهنمون سازد. تحقیق سلیم الحسینی در کتاب «دور علماء الشیعه فی مواجهه الاستعمار» [iv] در این دسته قرار می‌گیرد. ج— موضوع مورد تحقیق، علیرغم ناظر بودن به تمامی ابعاد غرب و اشاره به قضاوت طیفی از علما درباره غرب، صرفاً نوع نگاه علمای یک مقطع تاریخی به غرب را بررسی می‌کند. دیدگاه فریدون آدمیت درباره غرب‌شناسی علمای شیعه، به‌ویژه در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، در این دسته جا می‌گیرد. وی تنها به نحوه رویکرد علمای یک مقطع تاریخی (علمای کمی قبل و بعد مشروطه) به غرب می‌پردازد و سپس نتیجه تحقیقات مربوط به این مقطع را به کل تاریخ معاصر ایران تعمیم می‌دهد. د— می‌توان به نوع چهارمی از تحقیق و بررسی درباره موضوع غرب‌شناسی علمای شیعه اشاره کرد که هرچند تاکنون اتفاق نیفتاده است، اما تصویر و ترسیم فضای آن به تبیین دیدگاه مختار در این خصوص، کمک می‌کند. در این روش، ممکن است به کیفیت رویکرد علمای شیعه در طول تاریخ معاصر به همه ابعاد غرب، اشاره شود اما به نقاط عطف این نگاه تاریخی یا به عبارت دیگر به سیر تکامل و یا تنزل آن اشاره نگردد بلکه در هر مقطع خردتر تاریخی، تنها به نحوه برخورد علمای شیعه با ابعاد مختلف غرب پرداخته شود، بی‌آنکه زنجیره تاریخی این نگاه را نشان دهد، زنجیره‌ای که همه نگاههای خرد را به مثابه نخ تسبیح در کنار یکدیگر می‌گذارد و نسبت هر کدام به دیگری را روشن می‌سازد و به عبارت دیگر مشخص می‌کند هر نگاه متقدم، چه میراثی برای نگاه متاخر از خود می‌گذارد. چنین تحقیقی هرچند به مجموعه‌ای از رویکردهای متفاوت علمای شیعه به غرب، اشاره می‌کند اما باز هم مسلماً به جریان‌شناسی غرب‌شناسی علمای شیعه در تاریخ معاصر نپرداخته است. اشکالات و نواقص مذکور باعث شده‌اند نتوانیم زنجیره دقیقی از جریان تاریخی غرب‌شناسی علمای شیعه ارائه دهیم. راه چاره آن است که به مجموعه دیدگاههای علمای شیعه، نگاهی بیرونی، جامع و خطی داشته باشیم تا بتوانیم در آن نگاه، سهم هر دیدگاه در تاثیرگذاری بر کلیت این جریان را مشخص کنیم. ۲— ضرورت تحفظ بر نام علما: در بحث غرب‌شناسی علمای شیعه و ارزیابی و قضاوت درباره آن، باید بر نام «علما» تحفظ داشت. بحث غرب‌شناسی علمای شیعه آنگاه به درستی ارزیابی خواهد شد که به تعریف عالم،

پایند باشیم. در برخی تحلیلها، از جمله تحلیلهای فریدون آدمیت، مفهوم عالم تا مرز کسانی که صرفاً به تحصیل در علوم دینی مشغول بوده‌اند، تقلیل یافته است. واقعیت آن است که غالب تحولات مهم تاریخ معاصر ما از سیر سال گذشته تاکنون خواه‌ناخواه تا حد قابل توجهی با دنیای غرب — اعم از تکنولوژی، سیاستهای منطقه‌ای و منافع استعماری آن — در ارتباط بوده‌اند و در نوع این تحولات مرتبط با غرب، قبل از اینکه علمای بزرگ شیعه به قضاوت نشسته باشند، بسیاری از مردم و از جمله روحانیون مستقر در شهرهای مختلف به قضاوت نشسته‌اند. شاید در روزگار ما نیز هنوز این قضیه به همین نحو باشد؛ چه، بسیاری از مردم قبل از اظهارنظر متخصصان، خود به اظهارنظر می‌پردازند و تنها زمانی احساس نیاز جدی به نظر متخصص می‌کنند که کاملاً به بن‌بست رسیده و بحران را به‌وضوح دریافته باشند. در گذشته نیز چنین بوده است. بسیاری از مردم قبل از اظهار نظر متخصصان دین، در امور مختلف و از جمله در مسائل مربوط به غرب، به‌ویژه در ارتباط با تکنولوژی غربی به اظهارنظر می‌پردازند و این مساله متأسفانه باعث شده است قضاوت متخصصان دین درباره این موضوعات در معرض بدترین تحریفها و تهمت‌ها قرار بگیرد. پافشاری بر برخی از این اظهارنظرها — که اغلب اشتباه و غلط بوده‌اند — منفی و زیانبار و گاه حتی بحران‌زا — حداقل در حوزه معرفت — بوده است. بدتر از آن این‌که این نظر‌ها و بحران‌ها به عالمی منتسب می‌شوند که نه تنها در آن نظریه‌ها و بحران‌ها سهیم نبوده‌اند، بلکه خود از مخالفان و معارضان آن دیدگاه‌ها به‌شمار می‌روند. در حقیقت، چنین اتهام و تحریفی به دو گونه صورت گرفته است: گاه صاحبان نظریات اشتباه که در مواردی از طلاب و روحانیان علوم دینی بوده‌اند، در سلسله مراتب دینی یا اجتماعی ارتقای مرتبه یافته و در اشتباهی تاریخی — عامداً یا غیرعامداً — نام عالم به خود گرفته‌اند و گاه نظریات افرادی که در حقیقت جزو علما نبودند، به علما نسبت داده شده است. به‌عنوان مثال می‌توان این قول تحریفی را شاهد مثال آورد که می‌گوید «علمای شیعه در استفاده از ابزار تکنولوژی از جمله بلندگو تردید داشته و بلکه فتوا در عدم استفاده از آن از باب احتیاط می‌دادند.» حال آنکه علمای مطرح و صاحب فتوای شیعه (مراجع و مجتهدین) نه تنها هرگز چنین فتوایی نداده‌اند، بلکه آنگاه که برخی روحانیون غیرصاحب فتوا به عدم جواز استفاده از این ابزار فتوا دادند، آنها به جواز استفاده از آنها تصریح کردند: [v] «افراد انجمن [تبلیغات اسلامی (دهه ۱۳۲۰ ش.)] در مجالس خود از بلندگو استفاده می‌کردند که برخی اعتراض و حتی شایع کرده بودند که مراجع فتوا منع استفاده از بلندگو را داده‌اند. این مساله به حدی شهرت یافت که شعبه انجمن در اصفهان، در این باره پرسشی از آیت‌الله بروجردی کرد که ایشان جواب داد استفاده از بلندگو فاقد اشکال است.» [vi] قول تحریفی دیگری را نیز می‌توان شاهد مثال آورد که می‌گوید: «علمای شیعه از زمان خود عقب بودند و نوعاً به مباحث سطحی می‌پرداختند.» شاید برخی و یا حتی بسیاری از روحانیون شیعه در گذشته چنین بوده باشند، اما علمای بزرگ شیعه — کسانی که مردم دین و دیانت خود را از آنها می‌آموختند و آنها بیشترین تاثیر را در هدایت جامعه داشتند، نه تنها از زمان خود عقب نبودند بلکه حداقل در مقایسه با جامعه روشنفکری — که از بد اتفاق، تهمت عقب‌ماندگی به عالمان شیعه بیشتر از جانب همین افراد زده شده است — حتی در مسائل روز، بسیار جلوتر بودند. به‌عنوان مثال می‌توان به کتاب سه‌جلدی آیت‌الله شیخ‌محمدرضا نجفی اصفهانی مسجدهای (ابوالمجد) [vii] (۱۲۸۷-۱۳۶۲ ق.) تحت عنوان «نقد فلسفه داروین» اشاره کرد که آن را در سال ۱۳۳۱ ق. (قریب به یک قرن قبل) تألیف کرده است. [viii] علاوه بر این، کتاب «تاریخ مختصر نفت در دنیا» اثر آیت‌الله زند کرمانی که کمی بعد از جنگ جهانی اول تألیف شد [ix] و نیز کتاب «الحیاء و الهیئه» که بیش از نیم سده قبل آن را آیت‌الله سیدهبه‌الدین شهرستانی در تطبیق میان آیات کیهانی با مباحث و مسائل نجوم جدید نگاشت، از دیگر آثار قابل توجه در این راستا هستند. یکی از محققان تاریخ معاصر در این خصوص می‌نویسد: «یکی از معروف‌ترین آثار وی [آیت‌الله سیدهبه‌الدین شهرستانی] — که شمار آنها بالغ بر یک‌صد عنوان است — کتاب «الهیئه و الاسلام» است که گویا برای نخستین بار متن

عربی آن در سال ۱۳۲۸ ق. در بغداد ([توسط انتشارات] مطبعه‌الاداب) به چاپ رسید. وی در این کتاب، دانش نجوم را از زوایای مختلف با اطلاعات قرآنی، روایی و آنچه که در فرهنگ علمی مسلمانان آمده، مورد بررسی قرار داده است. درباره آن گفته شده است: «کتاب یبحث فی استخراج مسایل الهیئه الجدیده من ظواهر الکتاب و السنه» [X] ضرورت تحفظ بر نام علما زمانی بیشتر احساس خواهد شد که بدانیم علمای شیعه از نوعی سلوک عملی خاص برخوردار بودند که آگاهی به نمونه‌ها و بلکه قواعد آن، به‌خوبی می‌تواند پذیرش بسیاری از رفتارها و افکار منتسب به آنها را مورد تردید قرار دهد و یا بسیاری از افراد مشهور به عالم‌بودن را از صف عالمان جدا کند. متأسفانه از آنجاکه تاریخنگاری معاصر ما تا حد قابل توجهی تحریفی و بیگانه با واقعیت تاریخی است، باید اذعان کرد بسیاری از رتبه‌های تاریخی در حقیقت غیرواقعی هستند؛ چه، بسیار عالمان وارسته‌ای که بیشترین سهم را در تحولات عصر خویش داشته‌اند اما کمترین اثر و نامی از آنها در صفحات بی‌شمار تاریخ معاصر ما یافت نمی‌شود. در مقابل، چه بسیار افراد نالایقی که تنها هنر آنها بهره‌برداری از امواجی بوده است که دیگران خلقش کرده‌اند، اما بخشها و برگهای مختلفی از تاریخ ما را به خود اختصاص داده‌اند و از بد اتفاق به نام عالم نیز شهرت گرفته‌اند. امثال ملک‌المتکلمین که در کتابهای تاریخ معاصر ما به غلط از وی به اولین شهید مشروطه یاد می‌شود، شریعت سنگلجی و... از زمره این عالمان کذایی هستند. غفلت از ممیزگذاری دقیق میان عالمان واقعی و حقیقی با عالم‌نمایان بی‌علم و به‌کارگیری لفظ عالم بر آنچه معمول تاریخنگاری معاصر ما می‌باشد، خلط میان این دو گروه و حمل اشتباه ویژگیهای یکی بر دیگری را در پی خواهد داشت. ۳ — سیر تکاملی غرب‌شناسی علمای شیعه: غرب‌شناسی علمای شیعه از زمان تعامل دولت ایران با غرب جغرافیایی — که به تبع آن، اندیشه غرب برای عنصر ایرانی به مساله تبدیل شد — سیری تکاملی داشته است؛ چنانکه با مطالعه تاریخ مناسبات فکری — رفتاری علمای شیعه با جریان تجدد و مدرنیته در ایران، به وضوح درمی‌یابیم که چگونه نگاه ابتدایی و نخستین علما به غرب در فرایند زمان به نگاهی عمیق و پخته تبدیل شده است. نگاههای نخستین و اولیه علمای شیعه به غرب، تا حدی ابتدایی و ساده بود و یکی از علتهای اساسی کاستی‌ها و نقص‌های غرب‌شناسی علما — و بلکه همه غرب‌شناسی‌های اولیه — این بود که در آن شرایط، خود غرب نیز هنوز در تمام ابعادش ظاهر نشده بود و از آنجاکه خود ظهور غرب، ناقص بود، شناخت آن نیز ناقص جلوه می‌کرد. درواقع ناقص‌بودن غرب‌شناسی‌های اولیه صرفاً امروز مشخص شده است که مدتها از آن زمان گذشته و غرب فرصت لازم یافته است تا خودش را کاملاً نشان دهد. در شرایط اولیه ظهور غرب، حتی خود غربیها نیز تا حد قابل توجهی نمی‌دانستند که چه فکر و چه ابزاری خلق کرده و آفریده‌اند و نتایج این پدیده نوظهور چه خواهد بود. به‌همین علت، تقریباً چهار قرن پس از ظهور تفکر جدید غرب (از قرن ۱۵ تا قرن ۱۹)، پس از این‌که هم علم و هم تکنیک غرب تا حد زیادی وارد زندگی بشر شد و بشر غربی را گمان آن رفت که با این علم و تکنیک می‌تواند بر تمامی مشکلات و گرفتاریهای بشر فایق آید، کم‌کم نقص‌ها و پیامدهای منفی علم و تکنیک، خود را نشان داد و در خود غرب نیز عده‌ای از دانشمندان به مخاطرات آن هشدار دادند. [XI] در شرق و از جمله در ایران، این مشکل برای شناخت غرب جدید، به‌ویژه در شرایط اولیه ظهور آن، وجود داشت. در ایران نیز نیاز بود علم و تکنیک — که از قضا در اینجا، تکنیک غرب بسیار زودتر از علم آن مورد توجه قرار گرفت — تا حدی فراگیر شود تا نتایج و پیامدهای منفی آن آشکار شوند. از این رو رویکرد علما به رویه دانش، علم و تکنیک غرب، ابتدا همراه با تمجید و تحسین بود و علما در این شرایط بیشتر رویه استعماری غرب را نقد می‌کردند. البته این امر تا حد قابل توجهی معلول شرایط خاص آن زمان نیز بوده است. یکی از نویسندگان تاریخ معاصر، مشکل شناخت اولیه غرب توسط علما را این‌گونه بیان می‌کند: «به‌هرروی، مجتهدان شیعه دشمنانی کم و ناتوان نداشتند و ناچار بودند برای پاسداری از موضع و موقع خویش در چند جبهه پیوسته در ستیز باشند. در شرایطی از این دست، و به‌ویژه با توجه به اینکه

دولت ایران در جنگ با روسیان درگیر بود، خردمندانه نمی‌نموده است که رهبران مذهبی ستیز سازمان‌یافته و گسترده‌ای را بر ضد دانش نوین غرب رهبری کنند. به‌سخن‌دیگر، در آن مقطع ویژه زمانی، فرصتی درخور برای رهبران سرشناس مذهبی دست نداد تا به شیوه‌ای یکپارچه و روشن، موضع و باور خویش را در برابر نوسازی اعلام دارند. چنین می‌نماید که اگر این ویژگی‌های ویژه آن روزگار در میان نبود و رهبران مذهبی و مجتهدان اصولی در موضع و موقعی استوارتر قرار داشتند و ایران با کشوری نیرومند و نامسلمان مانند روسیه در حال جنگ نبود، مجتهدان با آشنایی ایرانیان با دانش‌ها و کارشناسی‌هایی که از اروپای نامسلمان ریشه می‌گرفت، هم‌نوايي چندانی نشان نمی‌دادند. برخی از نوشته‌های مربوط به آن روزگار گواهی روشن بر این امر است.» [xii] در هر حال از آنجاکه غرب هنوز ماهیت خود را نشان نداده بود، غرب‌شناسی اولیه علما بسیار با احتیاط و دقیق بوده است. آنان — به ضرورت شرایط و به‌ویژه در پس شکست ایران از روسیه — گرچه از پیشرفتهای علمی و تکنیکی غرب با دیده تکریم یاد می‌کردند، در عین حال اخذ و اقتباس بدون منطق و تعریف‌نشده آنها را جایز نمی‌دانستند و سخت بر نتایج اسفبار این تقلید کورکورانه می‌شوریدند. البته پیش از جنگ ایران و روس و یا در متن آن جنگ‌ها نیز نقدهایی ناظر به سطح بیرونی غرب از جانب علمای شیعه بر غرب وارد شده است. به‌عنوان مثال می‌توان به نوع رساله‌های جهادیه از جمله «جامعه‌الشتات» میرزای قمی و «کشف‌الغطاء» آیت‌الله شیخ‌جعفر کاشف‌الغطاء و... اشاره کرد که در آنها به نتایج چهره استعماری غرب به‌ویژه در امور مربوط به عفت و ناموس و... اشاره شده است. اما در دوره‌های بعد، کم‌کم علما به نقدهای جدی‌تر و عمیق‌تری درباره غرب پرداختند. آنها ابتدا تنها به نحوه اخذ و اقتباس تکنولوژی غرب توسط ایرانی‌ها و سپس هم‌زمان به نقد مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی غرب پرداختند. به‌عنوان مثال می‌توان به نقد ماهنامه «دره‌النجف» که در زمان مشروطه (۱۳۲۸ ق.) به عنوان ارگان فکری حوزه علمیه نجف در شهر نجف به چاپ می‌رسید، در خصوص نحوه استفاده از علم و تکنیک غربی اشاره کرد: «امیر عبدالرحمن‌خان افغان در کتاب تاریخ خود می‌گوید که ما برای اطلاع به علوم لازمه که در خارجه است، بایست که از آن بلاد مستخدم بخواهیم و مدت خاصی برای خدمت آنها مقرر داریم و با آنها شرط مؤکد کنیم که پس از انقضای مدت، تمام شاگردهایی که به او سپرده‌ایم، امتحان بدهد که خود آنها بدون مداخله او مباشر عمل شوند و از امتحان درآیند تا معلوم شود تمام عمل را بدون خیانت تعلیم داده؛ و شرط مؤکد کنیم که اگر غیر از این شد، مستحق اجرت نباشد. اگر هم‌چه کردیم، در زمان کمی از خارجه مستغنی خواهیم شد. و نبایست که از اول جوانان ساده خود را به آن بلاد بفرستیم که هر چه اخلاق رذیله که خوی آن بلاد است و طبع جوانان به او راغب است، اخذ کنند و تخم آن را در مملکت ما آورده در بپاشند. بلی در صورتی که جوانان ما در مملکت خود تربیت شدند و معنای استعمار ملکی و شرف قومی و حُب وطنی را درست فهمیدند و در قلب آنها رسوخ یافت، آن وقت که اگر به خارجه رفتند، از محاسن اخلاق آنجا هر چه را که مناسب تمدن مملکت خود دید، برای آنها به رسم ارمغان خواهد آورد نه آنچه را که موجب خرابی ملک و ملت او است. کرورها از مال این ملت بدبخت خرج مدرسه دارالفنون شد و کرورها مصرف کسانی شد که برای تعلیم به اروپا مسافرت کردند، هنوز سر هر کاری که می‌آییم که به علوم جدیده محتاج است، بایست از اروپا مستخدم بگیریم و پس از دو قرن تعلیم و تعلم، کسانی در بین ما پیدا نشدند که اقلاً صورت هر یک از این علوم را ولو تقلیداً کامل نه ناقص اخذ کرده باشند که در مقام حاجت به کار ببرند و ما را از احتیاج به استخدام از خارجه مستغنی کنند، چه جای آنکه در مقام اجتهاد و استنباط مطالب تازه و اختراعات جدیده باشد.» [xiii] نیز می‌توان به نقد شیخ‌فضل‌الله نوری بر برخی مبانی تفکر غرب اشاره کرد. به‌عنوان مثال وی در برابر این ایده که مقتضیات عصر را باید حتی در برابر اصول اسلامی اولویت داد، سخت مقاومت می‌کرد؛ چراکه معنی این ایده، تقدم و اصالت عقل بشری بر آموزه‌های وحیانی و دینی بود. عین‌السلطنه در خاطرات خود می‌نویسد: «شیخ، خاصه در اواخر عمر، با قاطعیت هر نوع برخورد انفعالی در

برابر امواج فکری و سیاسی جدید را محکوم می‌کرد و شریعت جاوید نبوی(ص) را تحت هیچ عنوان و بهانه‌ای نظیر عنوان فریبای «مقتضیات عصر»، تغییرپذیر نمی‌دانست. سخن او این بود که: من حکم خدا و رسول را می‌نویسم، نه مقتضیات عصر را.» [xiv] شیخ فضل‌الله خود در رساله تذکره الغافل می‌نویسد: «اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر تغییردهنده بعض مواد قانون الهی است یا مکمل آن است، چنین کس هم از عقاید اسلامی خارج است، به جهت آنکه [بیغمبر ما] خاتم انبیا است و قانون او ختم قوانین است و خاتم، آن کسی است که آنچه مقتضی صلاح حال عباد است، إلى يوم الصور به سوی او وحی شده باشد و دین را کامل کرده باشد. پس جعل قانون کلاً ام بعضاً منافات با اسلام دارد... والله، ابداً گمان آن نداشتم که کسی جعل قانون را امضا کند و از برای مملکت اسلام، قانونی جز قانون الهی بیسند و مقتضیات عصر را مُغایر بعضی مواد قانون الهی بداند و معذرت او معتقد به خاتمیت و کمال دین محمد(ص) باشد.» [xv] شیخ فضل‌الله حتی تلاش می‌کرد از جزئیات مطروحه در اروپا از جمله مندرجات نشریات مهم آنجا نیز اطلاع حاصل نماید. یکی از محققان تاریخ معاصر در این خصوص می‌نویسد: «اوراق و نشریاتی که در خارج از کشور نشر یافته و ربطی به اسلام و ایران داشت، به وسیله مرحوم نجم‌الدوله (دانشمند ذوفنون عصر قاجار) ترجمه و تحویل شیخ می‌گردید. شیخ، همچنین برای تهیه و ترجمه مندرجات جراید اروپا درباره ایران، از میرزا محمدخان قزوینی معروف بهره می‌گرفت که نزد شیخ درس خوانده بود و در صدر مشروطه در اروپا به سر می‌برد.» [xvi] نیز می‌توان به نقد غرب در نامه آیت‌الله شیخ‌الشریعه اصفهانی به کلنل ولسن، فرماندار انگلیسی، عراق اشاره کرد. این نامه مربوط به دوران انقلاب عراق علیه سلطه انگلستان — که تحت اشراف و مدیریت علمای دینی صورت گرفته است — می‌باشد. قضیه از این قرار است که پس از رحلت مرحوم آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی، کلنل ولسن، فرماندار انگلیسی عراق، خطاب به آیت‌الله شیخ‌الشریعه اصفهانی، رهبر انقلاب مردم عراق، نامه‌ای نوشت و در آن از عدالت و لیبرالیسم و آزادی غربی سخن به میان آورد. بخشی از نامه وی چنین است: «مصائبی که بر عراق و اهالی عراق وارد گردیده، نتیجه آرای سلف شما مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی می‌باشد. ایشان در یکی از مذاکرات اخیر خود ادعا نمود که خواهان صلح بین حکومت و ملت هستند و از خونریزی و قتل اجتناب می‌نمایند و امکان ندارد که مانند حضرتعالی به این مسائل توجه نمایند. حکومت بریتانیای عظمی، همیشه متکی بر سه اصل بوده است: اصل ترحم، اصل عدالت و اصل آزادی دین و عقیده.» آیت‌الله شیخ‌الشریعه اصفهانی در جواب کلنل ولسن، نامه‌ای بسیار مفصل و حاوی مطالبی بسیار صریح و روشن‌گر نوشت و در آن به نقد باطن غرب و شعارهای ادعایی آن پرداخت. بخشی از آن نامه چنین است: «برای این که از تقاضاهای مردم مطلع نشوید، در گوشه‌ها پنبه گذاشته‌اید. بعد از وعده‌ها و امیدواریها، مردم را می‌ترسانید. پس از آرزوها، سخن از عدم موفقیت می‌گویید. شدت عمل به خرج دادید؛ عده‌ای را تبعید نمودید، جمعی را کشتید؛ بعضی را نیز به زندان افکندید. نسبت به رؤسای عشایر، اهانت روا داشتید. شما می‌خواهید کسانی را که به آنها ستم شده و به اموالشان خسارات وارد آمده، مجازات کنید؟ آیا آنها چاره‌ای جز دفاع از خانه و کاشانه خود داشتند؟ آنها به واجب خود عمل کردند؛ دفاع نمودند. شما برای هوای نفس به آنها حمله و هجوم آوردید. [رحلت] مرحوم آیت‌الله شیرازی را به من تسلیم می‌گویید و [در همان حال] مصائبی را که به عراق و مردم وارد نموده‌اید، نتیجه آرای مقدس ایشان می‌دانید. با این نسبت، احساسات من و عواطف مسلمین را جریحه‌دار نمودید. شما منکرید و خود را کاملاً بی‌اطلاع جلوه می‌دهید. کشتی‌های پر از اسباب تخریب و آلات جنگ می‌فرستید و قوای خود را برای بیچارگی این ملت مظلوم و پایمال کردن حقوق آن کامل می‌نمایید. در اعلامیه و نامه خود ادعا می‌نمایید همیشه اساس حکومت انگلستان مبتنی بر سه رکن ترحم، عدالت و اصل آزادی دین و عقیده است. به نظر من، منظور از اصل اول (ترحم)، این است که هر وقت ملت عراق استقلال خود را مطالبه نماید، سربازانتان را بر علیه آن وارد کارزار نمایید و رؤسای آن را بکشید و علما و زعما و

نمایندگان مردم را تبعید و زنان و اطفال را هدف گلوله قرار دهید و منازل و مزارع و اموال کسانی را که مخالف قیومیت انگلستان و خواهان تشکیل حکومت ملی هستند، بزنید و هتک حیثیت و آبرو بنمایید و اموال بی‌گناهان را مصادره کنید و شهرها را برای تلف شدن مردم از گرسنگی محاصره نمایید و تجهیز شهرستانها را برای دفاع مخالف قوانین اعلام کنید. اصل دوم یا عدالت، یعنی کشتار و اعدام، بدون جرم و محاکمه و تبعید، به مجرد مطالبه استقلال و استعمال سرنیزه در زندان به اندک شبهه‌ای و عدم استماع دعوایی که بر علیه انگلستان باشد و غیر اینها از اموری که نه موافق عقل است و نه مطابق قانون. اصل سوم یا آزادی دین و عقیده، عبارت است از تیراندازی هواپیماها و کامیونها بر مساجد و کشتن عبادت‌کنندگان و زنها و بچه‌ها و تشکیل دادگاه نظامی برای مجازات کسانی که جهت ذکر مناقب رسول اکرم (ص) به جهت سوگواری حضرت امام حسین (ع) مجالسی برپا سازند مگر با اجازه فرماندار نظامی. نظر ما این است که به عراقیها استقلال تام داده شود؛ استقلالی که خالی از هر عیب و قیدی باشد. [xvii] آنچه از نامه شیخ الشریعه اصفهانی برمی‌آید، غیر از نوع نگاهی است که علما در مراحل اولیه غرب‌شناسی‌شان داشتند. اگرچه این نامه و جواب آن، دارای سیاق و محتوای سیاسی است، اما مطالب ارزنده شیخ الشریعه اصفهانی در جواب ولسن، در حقیقت نقدی بر لایه‌های باطنی‌تر تفکر غرب جدید را به نمایش می‌گذارند. ایشان به‌خوبی موفق شده‌اند با ادبیاتی سیاسی، نقدی علمی بر دو ادعا از سه ادعای بزرگ ولسن درباره انگلیس — و بلکه روح حاکم بر تفکر اروپایی — ارائه دهند. آن دو ادعا، یکی اصل عدالت و دیگری اصل آزادی عقیده و مذهب می‌باشد که امروزه به عنوان دو اصل مهم در منشور جهانی حقوق بشر حضور دارند. شیخ الشریعه اصفهانی، با تفسیری که از عدالت و آزادی در نزد غریبها ارائه می‌دهد، در حقیقت روح و باطن غرب را به چالش کشیده است. ۴ — جهت رسالت علمای شیعه در تعامل با غرب: ریچارد رورتی [xviii] برای تبیین هویت افراد از مفهوم «واژگان نهایی» کمک می‌گیرد. وی می‌نویسد: «همه افراد وقتی از آنها خواسته می‌شود از امید، عقاید و آرزوهای‌شان تبیین‌هایی ارائه دهند، مجموعه‌ای از کلمات و عبارات را دارند که بدانها متوسل می‌شوند. اینها همان «واژگان نهایی» هستند. ما داستان خودمان را به وسیله این واژگان نقل می‌کنیم. آنها به این دلیل نهایی هستند که فراتر از آنها، تکرار مکررات، جزمیت، یا سکوت وجود دارد.» [xix] اصل اساسی در تعامل علمای شیعه به عنوان طلایه‌داران و نگهبانان محوری عنصر دین، با دنیای غرب، حفظ واژه اسلام و یا تشیع به عنوان واژگان نهایی در توصیف عنصر ایرانی بوده است. به عبارت دیگر علمای شیعه در همه مناسبات و تعاملاتشان با دنیای غرب — اعم از شکل رفاقت یا رقابت و ستیز یا سازش — تلاش کرده‌اند بر واژگان نهایی خودشان که همان اسلام (مذهب تشیع) است تحفظ داشته باشند و اساساً این تحفظ، ملاک ستیز و سازش آنها بوده است. البته به لحاظ تجربه تاریخی، در اکثر موارد کار آنها با غرب به ستیز می‌کشید تا به سازش. در طول تاریخ یکی از دغدغه‌های مهم علمای شیعه، آگاهی‌دادن به مردم در راستای حفظ اسلام بود؛ به‌ویژه آن‌که پس از عصر غیبت، عصر مهجوریت تاریخی تفکر شیعه شروع شد و تا ظهور سلسله صفویه (قریب به هشت قرن) ادامه یافت. در این مدت طولانی، شرایط شیعیان بیشتر شرایط تقیه، انزوا، فرار، عزلت‌نشینی و... بود. جامعه شیعه در این مدت طولانی، بیش‌ازهرچیز دغدغه حفظ جان، مال، آبرو و ناموسش را داشت. علمای شیعه با لطایف‌الحیل، بیشتر در قالب اصل «جواز العمل مع السلطان الجائر» توانستند این شرایط طولانی را به گونه‌ای حفظ کنند که اساس اسلام و تشیع باقی بماند و از بین نرود. البته در همین مدت طولانی، در گوشه و کنار قلمرو وسیع اسلامی، در مقاطعی قبایل، خاندان و حتی حکومت‌هایی شیعی و یا حداقل دارای مماشات با شیعه نیز به‌وجود آمدند و علمای اسلام بیشترین بهره‌برداری را از آنها نمودند؛ اما واقعیت آن است که این فرصتها و مقاطع در مقایسه با تهدیدهای طولانی‌تر و گسترده‌تری که رخ می‌دادند، بسیار ناچیز و اندک بودند. با ظهور سلسله صفویه و به‌ویژه با رونق‌یافتن حوزه علمیه اصفهان که تقریباً چهارصد سال پس از این تاریخ را تغذیه فکری نموده است، تفکر شیعی

فرصتی برای ظهور و بروز و بالندگی یافت، اما پاره‌ای عوامل مانع از آن شدند که شیعیان با فرهنگ غنی خود ارتباطی عمیق بیابند. جریان انحرافی اخباری‌گری و نحله‌هایی مانند شیخیه و...، وجود نظام سلطنتی و پادشاهی که صرفاً در سطح خاصی نشو و نمای اندیشه‌های اسلامی را برمی‌تابید، و نیز بازشدن پای غرب به کشور که علاوه بر ناشناخته بودن، بسیار سریع، تهاجمی و فراگیر عمل کرد و درعین حال مدعی میراث‌خواری شرق و از جمله اسلام بود، مهمترین این موانع به‌شمار می‌روند. این مشکل زمانی به‌طور دقیق فهم می‌شود که توجه داشته باشیم خیزش و نفوذ غرب در میان مسلمانان در ابتدا نه از طریق اندیشه و فکر، بلکه از طریق ابزار زندگی — اعم از آلات جنگی، صنعت و تکنولوژی و... — بود و ضمناً مبارزه با اندیشه غرب تا حدودی مبارزه با نوع، سبک و سیاق زندگی جدیدی را می‌طلبید که مدتها مسلمانان به‌غلط به آن خو گرفته بودند. رسالت ویژه علمای اسلام در این مرحله آن بود که ضمن حفظ حمایت مردم، به نقد تفکر رقیب بپردازند. البته علیرغم ورود و نفوذ غرب در ظاهر زندگی مسلمانان، ریشه‌های اسلام در تاروپود حیات مسلمانان همچنان عمیق بود و علمای اسلام می‌توانستند از این پتانسیل برای بیدارکردن مردم و آگاهی‌دادن به آنها استفاده کنند. از همین رو در مقاطع مختلف حادث شدن درگیری علمای شیعه با غرب، آنان با به‌کارگیری عمیق‌ترین عناصر و مؤلفه‌های دینی، از سویی به تحریک احساسات مردم می‌پرداختند و ازسوی دیگر مردم را به عمق فاجعه‌ای که شاید به‌ظاهر چندان مهم جلوه نمی‌نمود، رهنمون می‌ساختند. استفاده از پتانسیل کربلا و شهادت عاشورایی در برخی اعلامیه‌ها، فتاوا و رساله‌های جهادیه علما به هنگام جنگ ایران و روس و نیز استفاده از مؤلفه مهدویت و امامت — به عنوان یکی از مهمترین آموزه‌های اعتقادی مسلمانان و به‌ویژه شیعیان — در نهضت تنباکو و حتی نهضت مشروطه، خود نشان از چنین روشی دارد و به‌روشنی سطح و عمق مبارزه و فاجعه را نشان می‌دهد. این در حالی بود که به هر میزان که غرب‌گرایی در جامعه بیشتر رواج پیدا می‌کرد، مبارزه علنی با اسلام و نیز دفاع علنی از غرب بیشتر می‌شد. چنین رفتارهایی به‌طور طبیعی واکنش علما را در پی داشتند. به‌عنوان مثال می‌توان به مقاله «لزوم تشکیل انجمن دانش» اشاره کرد که در عصر نهضت تنباکو در جریده اختر چاپ شده است: «آی از فنون جدیدالاختراع علم سودمند طبیعت روی گردان و گریخته و به دامن پوسیده علم بی‌نتیجه شریعت کهنه هزارواندساله سخت درآویخته! آخر تا به کی از مستی حق‌پرستی هوشیار و تا به چند از خواب خرگوشی غفلت و بی‌هوشی از لذایذ شهوت‌پرستی و دنیاپرستی بیدار نخواهید شد؟ آخر مگر نه، هزارواندی سال است پیشوایان ملت و پیروان والاهمت، همت گماشته و به کمال سعی و کوشش، تمامی عمر عزیزشان را در تکمیل علوم و معارف این شریعت مصروف داشته‌اند و هنوز تاکنون دیده و شنیده نشده است که در ضمن این مقوله علم و آگاهی، یک آلت جزئی بی‌قابلیت چون شاخه کبریتی ساخته شده باشد، تا چه رسد به اختراع آلات و ادوات بسیار عمده جلیل‌الخطر عظیم‌القدر محیرالعقول که هیات جمعیت انسانی را در سهولت و رفاه عشرت و کامرانی به کار است... شماها در این کنج بیغوله‌های عتبات و غیرعتبات، به گوشه فراغتی و توشه قناعتی، آن هم اگر دست دهد، ساخته و به پاره‌خیالات سودایی و اوهام مالیخولایی، طبع لطیف را به هیچ قانع و نفس شریف را نقد از خطوط و لذایذ زندگانی مانع و به وعده‌های یوم‌المعاد خاطر مبارک خودتان را بدین‌گونه ریش‌خند و دل را خرم و خرسند داشته، عمر گران‌بهای خودتان را به تحقیق حلال و حرام و آیین بی‌رنگ و رونق اسلام به باد هدر می‌دارید. به رسم و آیین متمدنه روی زمین که امروز نیر نیک‌بختی و سعادت در آفاق آنان ضیاء‌پاش است، گرایید و از وضع و روش و رفتار سودمند و نتیجه‌دار آن نیک‌بخت مردمان که سراسر موافق احکام وجدان سلیم است و سلیقه مستقیم، نقشه‌گیرید تا نیز شما مانند آنان نیک‌بخت و شرفیاب سعادت‌مند و کامیاب گردید و از افکار عالی و مطالب جلیله مدتیّه و نوعیه این باخردان که مدار شریعت الهیه بر آن است، پیروی نمایید و از انوار علوم و معارف حقیقی این دانشمندان استفاده و استضاءه نمایید. از تنگنای رسوم و عادات و قیود و تکلفات این ملت و شریعت که سبب عمده و منشأ اصلی این حالت

رذیله و حیات دانیه و وحشی بودن سریر، که درد بی درمان ما ایرانیان است، بالمره جسته و رسته و به فضای واسع عالم حریت و آزادی که فنون گوناگون لذت و شهوت و آرزو و آمال، مالا مال است، پیوسته نیک بخت و شرفیاب سعادتمند و کامیاب، با رفاه حال و راحت خاطر زیست و زندگی نماییم و بدین وسیله، رفته رفته مانند سعادتمندان همسایه در اندک زمانی کار این خانه و زندگانی خود و برادران بی ساز و سامان خودتان را ساز کرده، تقایص امور ملکی و نوعی تان، تماماً به اصلاح آید. [XX] چنانکه ملاحظه می شود، جریان غرب گرا و غرب زده مستقیماً پیکان حمله خود را معطوف به دین اسلام و آموزه های آن می کردند. واژه هایی از قبیل «علم بی نتیجه شریعت کهنه»، «کنج بیغوله های عتبات و غیر عتبات»، «پاره خیالات سودایی و اوهام مالیخولیایی»، «وعده های نسیه یوم المعاد»، «آیین بی رنگ و رونق اسلام»، «حالت رذیله و حیات دانیه» و... در توصیف دین و عالمان دینی به خوبی مؤید این ادعا می باشد. از این رو است که در برابر این تلاشهای مخرب و گزنده، علما تلاش می کردند با نوشتن نامه، بیانیه، فتوا و... نگاه مردم به غرب را در جهت عزت اسلام و دین سوق دهند. در زیر به برخی از این گونه تلاشهای آنها که به نوعی در نقد غرب و به منظور دفاع از اسلام نوشته شده اند اشاره می کنیم: ۱- گزیده ای از اولین نامه طولانی میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه در خصوص قرارداد رویترا که در آن میرزای شیرازی علت اصلی مخالفت خود با قرارداد مذکور را، مخالفت آن با دین و قرآن اعلام می دارد: «اگرچه احقر تاکنون در مقام تصدیق بر نیامده و در امورات مملکتی دخالتی نکرده، ولی نظر به توصل اخبار به وقوع وقایعی چند که توانی از عرض مفاسد آنها خلاف رعایت حقوق دین و دولت است، عرضه می دارد که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و رفت و آمد آنها با مسلمین... از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است... دعاگو هیچ در مقام دولت خواهی هم رضا نمی دهد... این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحق دامن گیر دین و دولت و رعیت است، در این عهد همایون جاری شده.» [XXi] — بخشی از نامه ملا علی کنی به ناصرالدین شاه پس از امضای قرارداد رویترا: «ما... عموم اهل ایمان عرض می کنیم که شخص ملک خان را ما دشمن دین و دولت دانسته ایم و به هیچ وجه صلاحیت وکالت از دولت و سلطنت و انتظام ملک و مملکت ندارد که به خطاب و لقب نظام الملکی مخاطب و مقلب باشد و هرکس باعث این امر شده است، خیانت کلی به دین و دولت نموده است که چنین دشمن جانی را مداخله در کارهای بزرگ دولت داده است... اعلیحضرت شاهنشاهی را به باطن همان عنصری که محل و مظهر اقتدار و سلطنت ایشان می باشد، قسم می دهم که اهتمام بر حفظ دین و دولت و دفع هر خائن از مملکت و ملت بفرمایید؛ بخصوص همین شخصی را که قرار راه آهن داده و عهدنامه آن را بر وفق صلاح دشمن دین و دولت نوشته، بدون اینکه از عقلا و خیرخواهان دولت اجازت و مشورتی نماید.» [XXii] — قسمتی از نامه آخوند خراسانی به مظفرالدین شاه در حمایت از شرکت اسلامی: «چه بسیار شایسته است که اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه، بذل مراحم ملوکانه در مشیت این شرکت اسلامی که خشنودی حضرت امام عصر — ارواح العالمین له الفداء — و ترویج ملت بیضاء و تقویت دولت عظمی... است، خواهند فرمود، خود آن وجود اقدس در لبس البسه مصنوعه اسلامیة مقدم و به صدور امر ملوکانه در مساعدت این مطلب مهم وزرای عظام و اولیای فحام دولت ابد مدت را مفتخر فرمایند. و بر عموم رعایا و قاطبه مسلمین لازم است به مقتضای "الناس علی دین ملوکهم" تأسی و متابعت نمایند و خلع لباس ذلت را از خود بلبس لباس عزت البسه اسلامیة صاحب شرع را خوشنود دارند (کهن جامه خویش پیراستن/ به از جامه عاریت خواستن).» [XXiii] — غرب شناسی علمای شیعه (۳) نویسنده: احمد رهدار منبع: زمانه شماره ۴۵ — جواب میرزای شیرازی به استفتای شیخ فضل الله نوری در خصوص عدم جواز استفاده از قند و چای خارجی: «در جواب سوال از قند و غیره، آنچه نوشته بودید از ترتب مفاسد بر حمل اناس از بلاد کفره به محروسه ایران، صواب، و همیشه ملتفت به آنها و اصناف آن، که مایه خرابی دین و دنیای مسلمین است

بوده‌ام و از اقدام شما در تهیه دفع آنها که باید از محض غیرت دین و خیرخواهی مسلمین باشد، زیاده مسرور شدم. و البته به هر وسیله‌ای که ممکن باشد رفع این مفاسد باید بشود.» [۵xxiv] — بخشی از بیانیه تحریم امتعه روسیه توسط آخوند خراسانی و ملاعبدالله مازندرانی: «هرچند به بعضی ملاحظات و انتظار فراهمی تمام مقدمات، هنوز حکم به حرمت امتعه روسیه، به عموم مسلمین اعلان نشده، مترصد موقع هستیم، لیکن عموم غیرتمندان اسلام به رأی‌العین می‌بینند که استعمال امتعه خارجه در بلاد اسلامیّه تا به حال به چه درجه موجب تسلط کفار بر مسلمین داخله شده. حالا به ذهاب بیضه اسلام و زوال اسلامیّت و استقلال مملکت هم العیاذبالله تعالی نوبت رسیده. بقای سالدات روس به بهانه حفظ تجارت روسیه در ایران، تدریجاً به کنیسه‌شدن مساجد و تبدیل اذان به ناقوس و پامال‌شدن روضه منوره حضرت ثامن‌الائمه (ع) خدای‌نخواسته مؤدی خواهد بود. ان‌شاءالله تعالی عموم آقایان علما و امراء و تجار محترم و طبقات غیرتمند اسلام تمام این مفاسد را نصب‌العین خود فرموده، به همان فطرت پاک ایمانی و به شرافت طبع اسلام‌پرستی از این امتعه خبیثه و فصول عیش که موجب ذهاب دین مبین و استیلائی کفر بر ممالک اسلامیّه است، به کلی اغماض، در فوز به فیض این جهاد اقتصادی که به منزله جهاد و شهادت در رکاب امام زمان ارواحنا فداه است، مسارعت و بر همدیگر مسابقت خواهند فرمود.» [۶xxv] — قسمتی از نامه آخوند خراسانی به احمدشاه قاجار: «الف — بر شما شایسته است که در حفظ شریعت مطهره و مبانی مقدس اسلام از بذل جان و مال دریغ نورزید و برای حفظ مقام حکومت معلمی را انتخاب کنید تا علوم شریعیّه را به شما یاد دهد. بر شما واجب است مواظبت کامل از عبادات عملیه و بدانید که به‌جا آوردن فرایض اولیه موجب دوام حکومت و عظمت سلطنت شما بر ملت خواهد بود. ب — در توسعه عدالت اجتماعی و مساوات حقیقی بکوشید و این امر امکان‌پذیر نیست مگر آنکه شخص شاه با ضعیف‌ترین افراد ملت از نظر حقوق اجتماعی برابر باشد. احکام شرعی اسلام باید بر جمیع افراد مملکت بدون استثناء حاکم باشد. اگر شخص شاه در این امر ثابت‌قدم باشد و در اجرای این تکلیف بکوشد، بی‌تردید دشمنان ایران سرشکسته خواهند شد و اساس عدالت مستحکم خواهد شد. البته این امر مهم نباید فقط جنبه حرف و وهم داشته باشد. ج — با مراجعه به تاریخ برای خاطر ملوکانه مکشوف می‌شود که پادشاهان ایران، چه قبل و چه بعد از اسلام، به تبع آنان کارگزاران مملکت، هم عمر خود را در خوش‌گذرانی و پیروی از شهوات و لهو و لعب سپری کردند و نتیجه آن شد که مملکت ناتوان، ملت خوار و زبون، ثروت ملی نابود و اوضاع کشور نابسامان شد. اگر یکی از آنان چشم از شهوت‌رانی می‌پوشید و همت خود را صرف ترقی و توسعه مملکت و تربیت ملت و نشر علوم و صنایع می‌کرد و ارتشی آراسته برای مملکت مهیا می‌ساخت، پیشرفت و عظمت ملی در اندک‌زمانی حاصل می‌آمد. امیدوارم انشاءالله تعالی ذات ملوکانه از راه اول دوری کنید که راهی فاسد و مردود است و بی‌شک راه دوم را برگزینید و نصب‌العین خود قرار دهید تا نتایج پسندیده آن را به‌زودی به‌دست آورید. د — انتظار داریم که مقام شامخ علم و علمای عاملین و فقهای مصلحین همیشه منظور نظر قرار گیرند که اگر خدای‌ناکرده در بزرگداشت این امر مهم کوتاهی شود، مملکت و ملت در معرض هلاکت و نابودی قرار خواهند گرفت و در این صورت برای همیشه برای انگشت حسرت و ندامت به دندان خواهیم گرفت و آنگاه است که دیگر پشیمانی سودی ندارد.» [۵xxvi] — مبانی فقهی — کلامی علمای شیعه در نوع تعاملشان با غرب: تحفظ علمای شیعه در تعامل با غرب بر اسلام و مذهب تشیع به عنوان واژگان نهایی، در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر اصول متفاوت فقهی — کلامی شیعه استوار بوده است. برخی نویسندگان به اشتباه گمان برده‌اند که بسیاری از برخوردها و ستیزهای علمای شیعه با غرب از گره‌خوردن منافع آنها با تجار و سایر گروههایی ناشی می‌شد که منافع آنها نیز توسط غرب تهدید شده بود. به‌عنوان مثال نیکی کدی در کتاب معروف خود به نام «ریشه‌های انقلاب ایران» نهضت عظیم دینی تحریم تنباکو را نتیجه «اتحاد موفقیت‌آمیز میان علما، اصلاح‌طلبان متجدد و جماعت ناراضی ایران بخصوص

تجار» [xxvii] و فریدون آدمیت، نتیجه «مسائل اقتصادی و سیاسی محض با محوریت تجار توتون» [xxviii] می‌دانند. حسین بشیریه نیز نهضت مشروطه ایران را معلول «حرکتی به رهبری روشنفکران مترقی» می‌داند. [xxix] با این همه، برخی اصول فقهی — کلامی که معتقدیم مبنای تصمیم‌گیری علما در قبال غرب بوده‌اند، ما را در دفع این شبهات و اعتقاد راسخ به دینی بودن تصمیمات علما در قبال غرب، کمک می‌کنند. برخی از این اصول عبارتند از: الف — اصل «الاسلام یعلو و لایعلی علیه»: بر طبق این اصل، اسلام دین جامع و کاملی است که هیچ نسخه برتر از آن، برای هدایت و کمال انسانی وجود نخواهد داشت. تعامل با دنیای غرب، از آنجاکه تا حد قابل توجهی مستلزم پذیرش سلطه آن بر مسلمین بوده است — به‌ویژه با توجه به مقطع مورد بحث (تاریخ معاصر = قرون اخیر) که غرب در مقایسه با جوامع اسلامی به‌نوعی تفوق تکنیکی دست یافته است — به‌شدت مورد انکار علمای شیعه بوده است. بدینی علما نسبت به این تعامل، با نظر به نوع تعاملات گذشته جوامع اسلامی با دنیای غرب که بیشتر در قالب قراردادهای تحمیلی و زورگویانه رقم می‌خورد، تشدید می‌شد. از همین رو بود که علمای شیعه در خصوص غرب، اصل را بر انکار و طرد می‌گرفتند تا پذیرش و قبول. اگر هم آنها در مواردی به قبول و پذیرش می‌رسیدند، کاملاً با آن موارد محتاطانه برخورد می‌کردند. ب — اصل «حرمت دوستی با کفار»: در قرآن کریم، آیات فراوانی در نهی دوستی با کفار و این‌که مسلمانان کفار را «اولیاء» خود قرار دهند، وجود دارد. در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۸ سوره مبارکه آل عمران — که ناظر به همین معنی مورد نظر است — آمده است: «ولایت در اصل به معنی مالکیت در تدبیر است... غالباً ولایت، مستلزم تصرف یک دوست در امور دوست دیگر است... در نتیجه اگر ما کفار را اولیای خود بگیریم، خواه‌ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده‌ایم. امتزاج روحی هم ما را می‌کشانند به این‌که رام آنان شویم و از اخلاق و سایر شئون حیاتی آنان متأثر گردیم... ولایت موجب اتحاد و امتزاج است... و وقتی یک فرد مؤمن نسبت به کفار ولایت داشته باشد و این ولایت قوی هم باشد، خودبه‌خود خواص ایمانش و آثار آن فاسد گشته و به‌تدریج اصل ایمانش هم تباہ می‌شود.» [xxx] وی در ذیل آیه ۵۱ سوره مبارکه مائده نیز می‌فرماید: «ولایت یک نوع خاصی از نزدیکی چیزی به چیز دیگر است به‌طوری‌که همین ولایت باعث شود که موانع و پرده‌ها از بین آن دو چیز برداشته شود... ولی به معنی کسی خواهد بود که در طرف مقابل خود امر و نهی می‌کند و به او طبق دلخواه خود دستور می‌دهد.» [xxxi] چنانکه از مطالب مذکور پیدا است، دوستی با کفار زمینه‌ساز امتزاج روحی مسلمانان با کفار خواهد شد و سلطه و حاکمیت آنها بر مسلمانان را در پی خواهد داشت. یکی از علتهای اصلی مخالفت علمای شیعه در تعامل با غرب، پرهیز و اجتناب از وصول به چنین نتیجه شومی بود. ج — اصل «لاضرر و لاضرار»: یکی از قواعد مشهور فقهی که از آن، احکام و فروعات فراوانی استخراج می‌شود، «قاعده لا ضرر و لاضرار» است. قاعده مزبور، منبعث از روایات فراوانی است که از ضرر به خویش و اضرار به دیگران — اعم از ضرر جانی، مالی و عرَضی — نهی کرده و آن را حرام می‌داند. برخی روایات ناظر به این معنی عبارتند از: ۱ — قال رسول‌الله (ص): لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام، فالاسلام یزید المسلم خیراً و لایزید شراً. [xxxii] ۲ — قال الرضا (ع): ان الله — تبارک و تعالی — لم یبیح أکلاً و لا شرباً الا ما فیہ المنفعه و الصلاح و لم یحرم الا ما فیہ الضرر و التلف و الفساد. [xxxiii] بر اساس این قاعده، تحلیل علمای شیعه از رابطه با دنیای غرب — به‌ویژه که تجربه تاریخی تعامل ما با غرب به خوبی نشان از خیانت غرب به ما دارد — ضرر و ضرار است. در حقیقت، آنها خیر و برکتی در تعامل با غرب برای ملت ایران نمی‌دیدند. د — اصل «حرمت تشبه به کفار»: [xxxiv] یکی از مهمترین اهداف غرب در جوامع شرقی و به‌ویژه در جوامع اسلامی، همسان‌سازی اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است. غرب برای چپاول بهتر جوامع شرقی، درصدد تبلیغ و تحمیل معیارها و ارزشهای خود بر دیگر ملتها و اقوام بوده است. این همسان‌سازی، ضمن تهی‌کردن ملل و اقوام از اصالت و امتیازات دینی و قومی‌شان، زمینه را برای هرگونه سلطه غرب فراهم می‌کند. اخذ تجدد و محصولات آن، به هر

میزان و در هر عرصه‌ای که باشد، — به‌ویژه اگر بدون معیار و بدون توجه به شرایط دینی باشد — به تحقق این همسان‌سازی کمک می‌کند. اگر در متون و منابع، به دنبال نظرگاه دین در این باره باشیم، به تعبیر «تشبّه به کفّار» برخورد می‌کنیم. روایات متعددی از شیعه و سنی، تشبّه به کفار و رفتار بر طبق سلوک و سیره آنان را نهی کرده‌اند و همگی بر حفظ اصالت‌های دینی (اعم از ارزشها و روشها) در همه ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تأکید ورزیده‌اند: ۱ — قال رسول‌الله (ص): لیس منا من تشبه بغيرنا، لا تشبهوا باليهود والنصارى. [xxxv] یکی از علمای اهل سنت در توضیح این روایت می‌نویسد: «یعنی از عمل‌کنندگان بر اساس هدایت ما و حرکت‌کنندگان بر طریق و سنت ما نیست هر کسی که در نحوه پوشش، آرایش، خوراک، نوشیدن، سلام، عبادت، نیایش و امثال آن، همانند کفار اهل کتاب باشد.» [xxxvi]

۲ — قال علی (ع): من تشبه بقوم عدّ منهم. [xxxvii] ابن‌کثیر، در تفسیر خود می‌نویسد: «این روایت مشتمل بر هشدار شدید نسبت به تشبّه به کفّار در سخنانشان، پوشش‌شان، عیدهای‌شان، عباداتشان و دیگر اموری است که در شریعت ما موجود نیست.» [xxxviii] ابن‌حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «حدیث مزبور، بدین معنا است که هر کس شبیه به فسّاق یا کفار و یا اهل بدعت در هر چیزی که جزء ویژگی‌های آنان است شود، مثل لباس، مرکب و شکل و شمایل، در زمره آنان خواهد بود.» [xxxix] قال الصادق (ع): اوحى الله الى نبي من الانبياء: قل للمومنين لا يلبسوا لباس اعدائي و لا يطعموا مطاعم اعدائي و لا يسلکوا مسالك اعدائي فيکونوا اعدائي کما هم اعدائي. [xl] در بعضی کتب روایی که به نقل حدیث فوق پرداخته‌اند، تعبیر دیگری چون «لا ترکبوا مراکب اعدائي» (بر مرکبهای دشمنان من سوار نشوید)، «لا تشربوا مشارب اعدائي» (نوشیدنی‌های دشمنان من را ننوشید)، «لا تسکنوا مساکن اعدائي» (در خانه‌های دشمنان من سکونت نکنید)، «لا تشاکلوا بما شاکل اعدائي» (به شکل و شمایل دشمنان من در نیایید) و «لا تدخلوا مداخل اعدائي» (از ورودگاه‌های دشمنان من داخل نشوید)، نیز آمده‌اند. [xli] آیت‌الله شیخ‌ابوالحسن شعرانی (ره) درباره مفاد روایت فوق می‌نویسد: «عبارت "و لا تسلكوا مسالك اعدائي" شامل هرگونه مشابهت و همسانی با کفار می‌شود. دیدگاه متفکران اجتماعی مثل ابن‌خلدون و نیز دریافت‌گریزی اهل ورع و تقوا که خطا در آن راه ندارد و از هر شعار و کرداری که متخذ از کفار است تنفر دارد، مؤید مضمون این حدیث است. ابن‌خلدون می‌گوید: تشبّه به کفار دلیل ضعف و ذلت و زمینه قبول حاکمیت آنان است. ابن‌خلدون وقتی دید مردم مسلمان اندلس رفتارشان مانند مسیحیان شده است، پیش‌بینی نمود که به‌زودی در زیر سلطه کفار قرار خواهند گرفت و پیش‌بینی او به تحقق پیوست. و اما اهل تقوا از هر کس که به زیّ کفّار درآید، از او اجتناب می‌کنند و به او با دیده نفرت مانند نفرت از مرتکبان گناهان کبیره می‌نگرند و این بدان جهت است که با الهام فطری دریافته‌اند که آنها اسباب خواری مسلمین و نشانه سستی حاکمیت دین هستند، و از همین رو اهل ورع و پرهیز در مقابل هر چیز نو و جدیدی که از سوی کفار می‌آید، مقاومت و مخالفت می‌کنند، اگرچه آن چیز از جهتی نیکو و مفید هم باشد؛ چراکه از جهت دیگر علامت شرّ و بدی است.» [xlii] با توجه به مطالب مذکور، می‌توان گفت یکی از دلایل مهم مخالفت علما با غرب، پرهیز از همسانی فرهنگی مسلمانان با کفار بوده است. ترس از همسانی فرهنگی مسلمانان با کفار به‌طور واضح در بخش قابل‌توجهی از رسائل جهادیه علمای ساکن در نواحی مسلمان‌نشین روسیه — در عهد امپراتوری تزاری — انعکاس یافته است. البته توضیح این نکته لازم است که حرمت تشبّه به کفار و سلوک بر طبق شیوه‌های آنان، مربوط به موارد، شیوه‌ها و آدابی است که ابداع خود آنها و أحياناً شعار و شاخصه‌ای برای آنان محسوب می‌گردد و یا به آداب و تعالیم دینی‌شان (در مورد اهل کتاب) مربوط می‌شود اما از سوی اسلام نسخ شده است، اما آن دسته از شیوه‌های تمدنی و معیشتی که منشا فطری یا انبیایی و وحیانی دارند (مثل بخش عمده طب گیاهی و سنتی رایج در بین یهود و نصاری و دیگر ملل و یا غالب فنون رایج معیشتی سنتی) و بین کفّار و مسلمین مشترک هستند، از شمول این حکم خارج است. ه — اصل «نفی سبیل»: این اصل که متخذ از آیه شریفه: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين

سببلا» (نساء/۱۴۱) می‌باشد، از مهمترین اصولی است که مبنای رویارویی علمای شیعه با غرب بوده است. بر اساس دستور آیه شریفه، کفار نباید هیچ سلطه و تفوقی بر مسلمانان داشته باشند. از این اصل، فروع فقهی زیادی در خصوص تعامل با کفار گرفته شده‌اند. به عنوان مثال، هیچ مسلمانی نمی‌تواند برده کافر باشد و یا فرزندی که یکی از والدینش کافر و دیگری مسلمان است، به پدر یا مادر مسلمانش تعلق خواهد داشت و حکما مسلمان تلقی خواهد شد و... به طور کلی این دستور دین اسلام — به ویژه به ضمیمه اصل «حرمت القای نفس در تهلکه» که متخذ از آیه شریفه «لاتلقوا بایديکم الی التهلکه» (بقره/۱۹۵) می‌باشد — این است که نباید مسلمانان کاری کنند که کفار بر آنان سلطه یابند. علمای شیعه متوجه بودند کشورهایی که با دنیای غرب دارای تعامل بودند، اغلب پس از مدتی تحت سلطه آنها قرار گرفتند و این تجربه علمای مذکور را در برابر برنامه‌ها و پیشنهادات غرب به احتیاط وامی‌داشت. — سایر اصول: اصول متعدد دیگری نیز مبنای تصمیم‌گیری علما در برابر غرب بوده‌اند که به جهت پرهیز از طولانی‌شدن بحث، تنها به ذکر آنها اکتفا می‌شود: اصل «الاهم فالاهم»، اصل «حفظ بیضه اسلام»، اصل «المیسور لایترک بالمعسور» (اصل قدر مقدور)، اصل «الایسر فالایسر»، اصل «حرمت القای نفس در تهلکه» و... . اکثر اصلهای مذکور به لحاظ عینی مورد تصریح علما قرار گرفته‌اند. از اصول مذکور برخی مثل اصل «حفظ بیضه اسلام» اصل «قدر مقدور» و اصل «نفی سبیل» بیشتر از سایر اصول مورد استناد علما قرار گرفته‌اند. قابل ذکر است این اصول در شرایطی مورد استناد علما قرار می‌گرفتند که دولتهای جوامع اسلامی در نهایت ضعف و سستی خود قرار داشتند. مسلما اگر شرایط دولت اسلامی عوض شده باشد و دولتهای اسلامی از استقلال نسبی و قدرت مناسب برخوردار باشند — مثل شرایط پس از انقلاب اسلامی — بسیاری از این اصول به دلیل تغییر موضوع یا نتیجه آنها، نمی‌توانند مورد استناد قرار گیرند. به عنوان مثال در شرایط شکل‌گیری دولتهای مستقل پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که تعامل با دنیای غرب ضرورتا به تسلط آنها بر ما نمی‌انجامد، استناد به اصل «حرمت القای نفس در تهلکه» موجه نخواهد بود. پی‌نوشت‌ها [i] — حمید پارسانیا، حدیث پیمانه (پژوهشی در انقلاب اسلامی)، قم، معارف، ج ۴، ۱۳۷۹، ص ۲۱۷ [ii] — البته قابل ذکر است غیر از دو جریان قومیت‌ستبدادی و مذهب، در ابتدا، برخی افراد دیگر نیز «به طور فردی» و خارج از این دو جریان تلاش کردند غرب را بشناسند، اما آشنایی این افراد با تمدن اروپایی، هرچند در حال اثرات مثبت و ارزنده‌ای داشت و بیداری و جنب‌وجوشی عجیب را در برخی از نخبگان ایجاد کرد، اما از آنجاکه این تماس و آمیختگی، متقابل نبود و از روی برنامه‌ریزی دقیق و کنترل‌شده و مضبوط انجام نمی‌شد، اکثر کسانی که در برخورد با این تمدن و فرهنگ قرار می‌گرفتند، هویت اسلامی و سنتی و ملی خود را یکسره از دست می‌دادند و آگاهانه یا ناآگاهانه، وحدت دینی و فرهنگی — اعتقادی جامعه را دچار ضعف و سستی می‌ساختند. [iii] — رک: علی ابوالحسنی (منذر)، دیده‌بان بیدار، تهران، عبرت، ۱۳۸۰، صص ۲۷—۳۸ [iv] — رک: سلیم الحسنی، نقش علمای شیعه در رویارویی با استعمار، ترجمه: محمد باهر و صفاءالدین تبرائیان، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۷۸ [v] — البته ناگفته نماند در مواردی هم که علما با مصنوعات غربی مخالفت کرده‌اند، علت مخالفت آنها با این مصنوعات، نه مخالفت با صرف مصنوعات است، بلکه این بود که آنها بسیاری از این ظواهر را مظهر می‌دانستند. کراوات و دیگر لباسهای غربی، نوع مو و ظاهر، برخی لوازم غربی مانند بلندگو و... از نگاه آنها نه تنها ظاهر، بلکه مظهر غرب به حساب می‌آمدند. به عنوان مثال انگلیسیها به سیدکاظم یزدی پیشنهاد دادند اجازه دهد به منزل وی یک خط تلفن بکشند. ایشان اجازه ندادند، نه به این دلیل که مخالف با مصنوعات غرب باشند، بلکه به این دلیل که اجازه ندادند تحت سلطه انگلیس قرار گیرند. [vi] — آیین اسلام، س ۶، ش ۴، ص ۱۵، نقل از: رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی — سیاسی ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۳۲—۳۱ [vii] — وی از متفکران و فقیهان بزرگ شیعه در دوران معاصر و از استادان حضرت امام خمینی (ره) و صاحب آثار علمی زیادی است.

[viii]— رک: هادی نجفی، قبیله عالمان دین، قم، عسگریه، ۱۳۸۱، صص ۸۷—۱۱۵، نقل از: قیام آیت‌الله حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی، ص ۷۱ [ix]— برای اطلاع از اصل رساله، رک: موسی نجفی، تعامل دیانت و سیاست در ایران، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، صص ۳۹۴—۳۵۷ [x]— رک: رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی — سیاسی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چ ۵، ۱۳۸۳، صص ۱۲۷ و ۱۳۱ [xi]— برای اطلاع بیشتر از سیر تکنیکی‌شدن زندگی و تفکر انسان غربی، رک: مهدی گلشنی، علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست‌ویکم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹ [xii]— عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران، تهران، امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۷۸، صص ۳۶۳—۳۶۲ [xiii]— ماهنامه درّه النّجف، جزء ۲، س ۱ (۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸)، نقل از: موسی نجفی، حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۳۳۱—۳۱۵ [xiv]— مسعود سالور و ایرج افشار (به کوشش)، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ج ۳، تهران، اساطیر، چ ۱، ۱۳۸۰، ص ۲۲۹۱ [xv]— غلامحسین زرگری‌نژاد، رسایل مشروطیت، تهران، کویر، چ ۲، ۱۳۷۷، رساله تذکره العاقل، صص ۱۷۶—۱۷۵ [xvi]— علی ابوالحسنی (منذر)، همان، ص ۲۷ [xvii]— برای اطلاع از متن کامل این دو نامه، رک: موسی نجفی، اندیشه دینی و سکولاریسم در حوزه معرفت سیاسی و غرب‌شناسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، چ ۳، ۱۳۷۷، صص ۱۹۷—۱۸۹ منبع: زمانه